

ایجاد نشده است. شهر جدیدی که قرار است پایتخت به آن منتقل شود هویت‌های فرهنگی خودش را دارد اما تهران دارای یک فرهنگ ترکیبی است و اگر تهران را به آنجا ببرید، با تبعات جامعه‌شناسی بروز خصوصیات فرهنگی جدید روبه‌رو می‌شوید. مسئله دوم این است که از نظر ژئوپلیتیکی و به لحاظ امنیتی پایتخت باید حداقل ۱۵۰ کیلومتر از مرزها فاصله داشته باشد. مسئله سوم شاخص زلزله‌خیزی است که باید در نظر گرفته شود. ایران روی کمربند زلزله‌کره‌زمین قرار گرفته است. نقشه‌های مربوط به زلزله را بررسی کردیم و دیدیم این آسیب‌پذیری از زلزله می‌تواند به‌عنوان یک شاخص در انتقال پایتخت مطرح باشد. مسئله چهارم منابع آب است. ایران بر روی کمربند خشک و نیمه‌خشک قرار گرفته و بارش سالانه ما ۴۵۰ میلیارد متر مکعب است. طبق تجزیه و تحلیل‌های اقلیم‌شناسی ۷۳ درصد از این مقدار از طریق تبخیر و تعرق از بین می‌رود. ما روی کمربند اقلیمی خشک با ضریب تابش بالا هستیم. نکته پنجم قانون فکری است که باید برای ایران در نظر گرفته شود. در ایران به ۲۲ گویش صحبت می‌شود و این ترکیب منحصر به فردی را به وجود می‌آورد. بر این اساس پایتخت باید به مرکز جمعیتی کشور نزدیک باشد؛ یعنی شما نقشه ایران را جلوی خود بگذارید، از سمنان شروع کنید یک حرف 5 تا جنوب فارس و کرمان بکشید، ۸۰ درصد جمعیت کشور ما در سمت چپ 5 و ۲۰ درصد در حوزه شرقی و جنوبی قرار می‌گیرد. اگر بخواهیم شرق کشور را به‌عنوان پایتخت انتخاب کنیم به مرکز جمعیتی کشور نزدیک نیستیم و این تبعات زیادی دارد. از طرفی پایتخت ایران نمی‌تواند در ارتفاع بالای ۲۰۰۰ متر قرار گیرد مثلاً در شهرهایی مثل بیجار و سمیرم، چون در این مکان‌ها همیشه یخبندان شدید و بسته شدن راه‌های ارتباطی وجود دارد. همچنین پایتخت نباید نزدیک شهر بزرگ دیگری باشد، چراکه در این صورت سفرهای پاندولی صورت می‌گیرد و صبح می‌آیند و شب می‌روند. بخش زیادی از ترافیک تهران و کرج حاصل همین مسئله است. تمرکز جمعیت در ایران غیرمتعادل است و باید گفت ما در متن و بطن جبر جغرافیایی زندگی می‌کنیم. قبل از انقلاب طی طرح‌هایی آبادان و خرمشهر را تجهیز کردند تا این تناسبات را به هم بزنند که تا حدودی هم محقق شد؛ حقوق بالا و رفاهیات برای آبادان و خرمشهر جذابیت ایجاد کرد و جمعیتی را به سوی خود کشید. طرح کیش هم برای همین تهیه شده بود. جذابیت، جبر جغرافیایی را خنثی می‌کند. نکته دیگر این است که هم‌فکری و هم‌زبانی میان گروه تصمیم‌ساز یعنی نخبگان و گروه تصمیم‌گیر یعنی دولتمردان وجود ندارد. میان اندیشه تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران گسست وجود دارد. به هر روی باید دانست که انتقال پایتخت یک موضوع محلی، منطقه‌ای و بخشی نیست بلکه یک موضوع ملی است. پایتخت‌ویت‌رین فرهنگی یک کشور است.

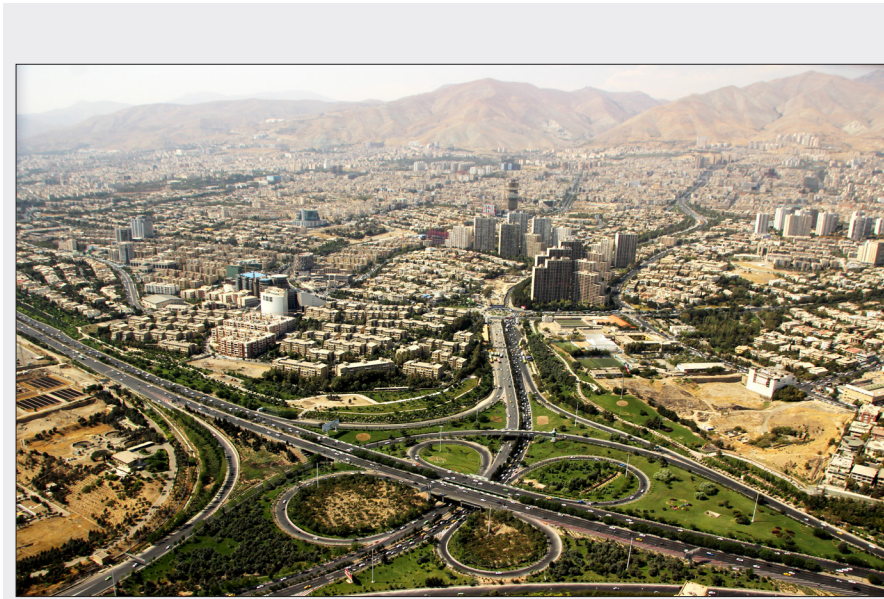
برای انتخاب پایتخت جدید ۱۹ ویژگی را در نظر گرفتیم و به ۱۱ سایت رسیدیم نه یک شهر جدید. برای مکان‌یابی دو روش وجود دارد؛ روش حذفی که می‌گوییم این زمین به درد نمی‌خورد و روش انتخابی که در آنجا اولویت‌سنجی انجام می‌شود. برای آن ۱۱ سایت، مؤلفه‌هایی را در نظر گرفتیم و به آن‌ها امتیاز دادیم. امتیازها فقط عددی نبود و کیفی هم در نظر گرفته شد. من از حرفه خودم به‌عنوان یک جغرافیدان می‌گویم که جغرافی دانان نگاه ابژکتیو دارند و فقط سوژکتیو نگاه نمی‌کنند. در نهایت رفتم و سه سایت را که باقی مانده بود، دیدم؛ روش حذفی و انتخابی در مورد آن‌ها درست انجام شده بود.

البته الان زمان زیادی گذشته و شاید سایت‌ها آن خصلت‌ها را از دست داده باشند. آن طرحی که تهیه کردیم در نشد اما آقای رفسنجانی به ما گفتند امکانات انجام آن را نداریم. اولویت اول ما ساینی بین نطنز، خوانسار، محلات و کوه‌های کرکس بود. آن مسیر به طرف شرق دشت‌های وسیعی دارد، خوش آب و هواست، تقریباً شبیه تهران است، زمین بالامعارض است، منابع طبیعی وجود دارد، آبادی‌های مهمی در آنجا داریم و می‌توان آن‌ها را ادغام کرد و نیاز به جابه‌جایی‌های اجباری نیست، همچنین آب محدود به مرکز جغرافیایی نزدیک است، آب به راحتی قابل انتقال است. منابع آب زیرزمینی تأمین می‌شود، چشم‌انداز زیبایی وجود دارد و پس کرانه کوهستانی و بیابانی دارد؛ درست مانند تهران. سایت دوم در نزدیکی سرچشمه‌های کر و سیوند بود. اطراف دشت بیضا که شهر جدید صدا را در آنجا ساختند. خصوصیات خوب آب‌وهوایی فرهنگی و نزدیکی به پایتخت در آن وجود داشت. همین‌طور به پایتخت تاریخی ایران یعنی تخت جمشید نزدیک بود. سایت سوم بین زنجان، همدان، قزوین و تکاب قرار داشت. سرچشمه‌های رودخانه تلوار در آنجا بود. این سایت‌ها بیشترین امتیاز را آوردند.

پیش‌بینی جمعیتی هم برای پایتخت جدید یک میلیون نفر در نظر گرفته شد. در آنجا یکی از مباحث مهمی که مطرح می‌شد بحث حقوقی بود که نباید زمین تا ۴۰-۵۰ کیلومتر اطراف پایتخت خرید و فروش شود؛ یعنی سوداگری زمین وجود نداشته باشد. در واقع زمین باید فریز می‌شد و فقط دولت می‌توانست در آن دخل و تصرف کند.

تهران را باید مرمت کرد

در این قسمت از نشست تمرکززایی، دکتر صفامنش صحبت کرد و به واکاوی این سؤال که با تهران چه باید کرد پرداخت؛ دیدگاه من با دو نفر دیگر متفاوت است. البته به این معنی نیست که دیدگاه من برتری دارد و باید در نظر گرفت که در مفهوم جدا از آن‌ها نیست. اگر شما به نقشه‌های قدیمی نگاه کنید می‌بینید که مهاجرت‌پذیری از دیر باز آغاز شده است. در محله‌های تهران این موضوع به چشم می‌خورد؛ همشهری‌ها همدیگر را به محلات خاص می‌آورند. این عملکرد مردم ایران، یک امر مثبت تلقی می‌شود. بر این اساس کنش‌های مردم ایران می‌تواند در برنامه‌ریزی مؤثر باشد. به تازگی رئیس‌جمهور گفتند که برای تهران می‌خواهیم از کارشناسان بین‌المللی استفاده کنیم؛ خوب است، چون آن‌ها خوانده‌اند و دانش تئوری دارند اما تهران را نمی‌شناسند. تهران



اینجا بردارید و ببرید جای دیگر بگذارید. باید این سؤال را پرسید که چرا همه می‌خواهند در تهران جای پای داشته باشند، چرا همه می‌خواهند در فرمانیه و نیاوران باشند؛ به خاطر دسترسی‌ها، مدرسه، درمانگاه و بیمارستان. این چیزها برای مردم مهم است. دسترسی آن چیزی است که فرد فکر می‌کند حقش است و مردم از حق خود نمی‌گذرند. نکته این است که در سیاست‌گذاری‌های ما، جایگزینی‌ها مکان‌یابی‌ها و جاسازی‌ها غلط است. درباره اینکه پایتخت باید برود و کجا برود، باید به تجربه‌های منفی در دنیا هم نگاه کرد. مسئله از نظر من این است که شهری که باید بماند تهران است و پایتخت اهمیت چندانی ندارد. به همین سادگی و خنده‌داری نیست، که دولت بیرون برود و تمام. اگر برود باز هم هست، هر جا برود سایه و تبعات آن هست. خیلی چیزها باید از تهران برود اما کجا؟ اصفهان، شیراز، آبادان، تبریز. واقعیت این است که تهران سر راه است، در واقع ایران سر راه است. تاریخ ما تغییر می‌کرد اگر سر راه نبودیم. تصمیم در مورد تهران هم از همین جاها شروع می‌شود؛ اینکه بدانیم کجا هستیم، چه چیزهایی روی تهران تأثیر دارد و این شهر بر کجاها اثر می‌گذارد. کشور با برنامه‌های خوب جلو می‌رود وگرنه تهران حاصل غیبت‌ها و ماندن‌هاست، حاصل کتابچه‌های کوچک و حرف‌های بی‌خود است. این کار باید



یک جای خاص است و ویژگی‌های خاص خود را دارد. برای تصمیم‌گیری در مورد ایران و تهران باید به این ویژگی‌ها توجه داشت تا اتفاق خاصی بیفتد. در حوزه میان‌بخشی با موانعی روبه‌رو هستیم. به نظر من اگر قرار بود تهران به‌عنوان پایتخت، به جای دیگری منتقل شود تا الان شده بود. راجع به الگوی دریافت آب در ایران صحبت کنیم؛ جاهایی که در اختیار داریم بسیار محدود است. گذشتگان بلد بودند که از آب درست استفاده کنند ما هم باید یاد بگیریم. فکر می‌کنم تصمیم آقامحمدخان برای انتخاب تهران به‌عنوان پایتخت تصمیم بسیار درستی بود. این تصمیم بر پایه مسیر جاده ابریشم در ایران گرفته شده که هنوز هم تعیین‌کننده است. بحث انتقال پایتخت فقط بر اساس ترافیک و جمعیت کمتر نیست، زیرا معادلات به سرعت دارد تغییر می‌کند و روش‌ها و اسباب عوض می‌شود. مردم هم راه خود را پیدا می‌کنند، چون روزگارشان باید بگذرد. مردم از تصمیم‌گیران جلو می‌افتند و الان هم شدت آن بالاست. جوانان در غیبت طرح‌های درست، کار خود را انجام می‌دهند. مشکل اینجاست که درآمدزایی در شهر تهران برای یک عده خاص است مثلاً در منطقه ۲۲ ساخت‌وسازها درآمدی را نصیب گروه خاصی کرد. به هر حال این کلمه جابه‌جایی حرف‌های فراوانی در خود دارد. شما نمی‌توانید چیزی را از

نقش توسعه منطقه‌ای در کاهش نابرابری‌ها

محرمانه

وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی یکی از نهادهای کلیدی در ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌رود که وظایف گسترده‌ای در حوزه‌های اشتغال، تأمین اجتماعی، حمایت از کارگران و بازنشستگان، و ارتقای رفاه عمومی بر عهده دارد. این وزارتخانه نه‌تنها مسئول ایجاد شرایط مساعد برای اشتغال و کاهش بیکاری است، بلکه باید به‌شکل مؤثری در جهت بهبود وضعیت اقتصادی و اجتماعی اقشار آسیب‌پذیر کشور فعالیت کند. در سال‌های اخیر، به‌دلیل شوک‌های اقتصادی متعدد و سیاست‌های نادرست، گروه‌های عمده‌ای از جامعه، به‌ویژه کارگران و بازنشستگان، شاهد کاهش شدید سطح رفاه خود بوده‌اند. افزون بر این، زیان‌ده بودن اکثر شرکت‌های زیرمجموعه این وزارتخانه، که هم‌زمان نقش حمایتی اقتصادی و سیاسی مهمی ایفا می‌کنند، نگرانی‌های فراوانی را در سطح کشور به‌وجود آورده است.

یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که در ساختار وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی به‌چشم می‌خورد، برخی رانت‌ها در فعالیت‌های برخی بنگاه‌های زیرمجموعه است. به گفته احمد میدری، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، هر هفته گزارش‌های محرمانه‌ای از فساد در درون شرکت‌های وابسته به وزارتخانه دریافت می‌شود. این فساد هم باعث هدررفت منابع عمومی و هم موجب ایجاد فضایی ناامن برای رشد اقتصادی و توسعه پایدار در کشور شده است.

اقتصاد ایران، به‌ویژه در بخش دولتی، از سال‌ها قبل با پدیده‌ای به نام «اقتصاد رانتی» دست‌وپنجه‌نرم می‌کند. در این سیستم اقتصادی، منابع مالی و اقتصادی به‌دلیل وابستگی به روابط سیاسی و نفوذ نیروهای مطلق، به‌شکلی ناعادلانه توزیع می‌شود. بنگاه‌هایی که در اصل برای تولید و بهره‌وری تأسیس شده‌اند، به مراکز تمرکز قدرت و حمایت‌های سیاسی تبدیل شده‌اند. این وضعیت موجب شده تا افراد متخصص و کارآمد نتوانند در مدیریت شرکت‌ها وارد عمل شوند و در نتیجه، بهره‌وری سیستم به‌شدت کاهش یابد.

یکی دیگر از مشکلات اساسی، برخی ناکارآمدی‌های مدیریتی است. سیستم‌های مدیریتی در زمان برخی دولت‌ها به‌نحوی طراحی شده‌اند که بیشتر بر حفظ منافع شخصی و گروهی تمرکز داشته‌اند تا ایجاد ارزش افزوده اقتصادی. بوروکراسی پیچیده و سوگیرانه، فرصتی را برای تشکیل شبکه‌های نفوذی فراهم کرده است که در طول پنجاه سال اخیر، با استفاده از شیوه‌های ناکارآمد مدیریتی، به‌تدریج توانسته‌اند منافع خود را تثبیت کنند. این روند باعث شده تا حتی در مواردی که شرکت‌ها زیان‌ده می‌شوند، از تعطیلی یا اصلاح‌های جدی جلوگیری شده و منابع عمومی به نفع گروه‌های خاص متمرکز شود.

سیاست‌گذاری‌های اشتباه و اقتضایی که در راستای حمایت از اقشار کم‌درآمد تدوین می‌شوند، به‌رغم نیت خیرخواهانه، در عمل بیش از آنکه به رفع مشکلات کمک کنند، موجبات گسترش فساد و ناکارآمدی را فراهم آورده‌اند. اغلب این سیاست‌ها بدون توجه به اصول علمی و اقتصادی و با نادیده گرفتن تحلیل‌های جامع از مشکلات اجتماعی اتخاذ شده‌اند؛ بنابراین، موجب انتقال منابع از بخش مولد اقتصاد به بخش‌های غیرمولد و ایجاد تبعیض‌های اقتصادی شده‌اند. این وضعیت به‌ویژه در شرکت‌های تحت نظارت وزارت کار مشهود است.

شرکت‌های زیرمجموعه

یکی از شواهد بارز مشکلات در سیستم اقتصادی و مدیریتی، وضعیت زیان‌ده بودن برخی شرکت‌های زیرمجموعه است. بعضی از این شرکت‌ها، به‌رغم داشتن ظرفیت‌های بالقوه و دسترسی به منابع ملی، سالانه زیان‌های هنگفتی را متحمل می‌شوند. این امر به دلایل مختلفی همچون مدیریت ناکارآمد، فساد گسترده، سیاست‌گذاری‌های نادرست و عدم شفافیت مالی در طول زمان ایجاد شده است.

تحقیقات و مطالعات نشان می‌دهد که تعدادی از این شرکت‌ها با وجود دارایی‌های قابل توجه، نتوانسته‌اند به بهره‌وری اقتصادی مطلوب دست یابند. به‌عنوان مثال، بهره‌برداری ناکارآمد از منابع مالی و سرمایه‌ای، عدم تدوین برنامه‌های استراتژیک و نبود شفافیت در گزارش‌های مالی، همگی از عواملی هستند که به زیان‌ده بودن این شرکت‌ها منجر شده‌اند. این مسئله نه‌تنها از منظر اقتصادی، بلکه از منظر اجتماعی نیز پیامدهای جدی به‌همراه دارد. برخی از مهم‌ترین پیامدهای این وضعیت عبارتند از:

- انتقال منابع از بخش مولد به غیرمولد: ادامه حیات شرکت‌های زیان‌ده، به‌منزله انتقال منابع مالی از بخش‌هایی است که می‌توانند به رشد و توسعه اقتصادی کمک کنند، به بخش‌هایی که در واقعیت باعث کاهش بهره‌وری و افزایش هزینه‌های عمومی می‌شوند.
- عدم ایجاد اشتغال پایدار: شرکت‌های زیان‌ده که به‌دلیل ناکارآمدی در جذب نیرو و مدیریت صحیح، نتوانسته‌اند رشد اقتصادی داشته باشند، در نهایت نمی‌توانند به ایجاد فرصت‌های شغلی پایدار و متناسب با نیازهای بومی منجر شوند.
- افزایش بوروکراسی و فساد: وضعیت زیان‌ده بودن، زمینه‌ساز افزایش بوروکراسی و تقویت شبکه‌های فساد می‌شود، چراکه حفظ چنین شرکت‌هایی به منافع گروه‌های خاص وابسته شده و اصلاحات جدی در این حوزه به‌شدت با مقاومت مواجه می‌شود.
- کاهش اعتبار نظام اقتصادی: عملکرد ناکارآمد و زیان‌ده شرکت‌های وابسته، اعتبار و اعتماد عمومی به نهادهای اقتصادی و سیاسی را کاهش می‌دهد و این امر در بلندمدت می‌تواند به بی‌ثباتی اقتصادی و اجتماعی منجر شود.

گام‌هایی برای نجات

بررسی همه‌جانبه نقاط قوت، ضعف، فرصت‌ها و تهدیدات بیان شده، نشان می‌دهد که سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان باید با به‌کار بستن اصولی روش‌های نوین و متمرثمر، رسیدن به اهداف را تسهیل و تسریع کنند. این امر از طریق حمایت از اقتصاد دانش‌بنیان، افزایش ارتباطات بین مناطق و شکل‌دهی اقتصاد قابتی، ایجاد امنیت اقتصادی، گسترش خصوصی‌سازی و ایجاد ثبات اقتصادی و سیاسی در منطقه ممکن می‌شود. همچنین، جهت به حداقل رساندن زیان‌های ناشی از تهدیدات و نقاط ضعف، اتخاذ استراتژی عدالت‌گرا، بهبود توزیع مجدد درآمد و ثروت و بهبود نظام مدیریت و حکمرانی ضرورت دارد.

در این میان، توسعه منطقه‌ای به‌عنوان استراتژی نتیجه‌بخش برای ایجاد تغییرات مثبت در توزیع فضایی پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی، یکی از راهکارهایی است که به کارگیری آن می‌تواند برای ایران بزرگ کارساز باشد. توسعه منطقه‌ای از طریق ایجاد توازن و تعادل میان مناطق مختلف کشور، رفاة اجتماعی عمومی را به‌همراه می‌آورد.

به نظر می‌رسد دستیابی به توسعه منطقه‌ای از لحاظ تمامی ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی باید همواره مدنظر سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان کشور قرار گیرد. این امر از ظرفیت‌های بالقوهای که در مناطق مختلف سرزمین دیده می‌شود نشأت می‌گیرد؛ وجود سرمایه انسانی و نیروهای متخصص و تحصیلکرده، موقعیت خاص راهبردی ایران، قرار گرفتن در مسیر ترانزیت حمل کالا، وجود امنیت نسبی و دسترسی به منابع طبیعی غنی، برخورداری از قابلیت‌های خاص ژئواکونومیک، ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک برای تعاملات ملی و فراملی، قابلیت مبادلات اقتصادی خاص، تقویت هم‌گرایی با اکثر کشورهای منطقه به‌دلیل وجود منافع مشترک و هم‌جواری با کشورهای همسایه، همه و همه از مواردی است که دولتمردان و سیاست‌گذاران با تکیه بر آن‌ها می‌توانند وضعیت نهادها را بهبود بخشند و سوددهی شرکت‌ها را از این‌ر گذر رقم بزنند.

دولت چهاردهم با رویکرد اصلاح برخی ناکارآمدی‌های موجود و حل معضلات مربوط به نهادها و شرکت‌های زیرمجموعه، اهداف مشخصی را نشان داده و به دنبال تحقق آن‌هاست. در این میان، اتخاذ و تبیین راهبردهایی چند و برنامه‌های اصلاحی وزارت تعاون، چشم‌انداز بهبود شرایط و رسیدن به سوددهی و رونق شرکت‌های دولتی را روشن کرده است. امید مردم، متخصصان و دغدغه‌مندان آبادانی ایران بر این است که همت والای دولت چهاردهم بر مشکلات چیره شود.

